

لحن: یعنی آواز خوش و موزون / روایی: روایت شده، رواج / نرم و ملایم: مترادف و هم معنی هستند. کشش و انتظار ایجاد کند: کنایه از ایجاد علاقه / درنگ: مکث، توقف / از آن مال: مار بوآ: نوعی مار بزرگ بی زهر و زنده زاست که از پستانداران کوچک مثل خرگوش و موش و ... تغذیه می کند ولی هیچ وقت به انسان حمله نمی کند. بعضی از گونه های این جانوران ممکن است بیش از ۶ متر طول داشته باشند / هضم: تحلیل غذا در معده و گوارش / بلعیدن: خوردن، قورت دادن شاهکار: کار بزرگ، برجسته / حیرت: تعجب / هضم می کرد: کنایه از خوردن دست برداشتن: کنایه از کنار کشیدن یا رها کردن / فن: راه و روش، حرفه، هنر قدری: مقدار کمی، اندکی / ظریف: نکته سنج، زیبا، لطیف / ناچار: مجبور کما بیش: کمتر بیشتر، کم و زیاد / از کار افتادن: کنایه از خراب شدن / تعمیر: درست، اصلاح مرگ و زندگی: متضاد و مخالف هستند. / لابد: ناچار، ناگزیر، به ناچار، مجبور عجیب: شگفت آور، شگرف / چشمم افتاد: کنایه از نگاه کردم / وقار: آرامی، آهستگی، شکوه می نگریست: نگاه می کرد / به نظر آمدن: کنایه از معلوم بودن نور اندیشه: دارای آرایه اضافه استعاری (در اینجا اندیشه مثل چراغی است که نور دارد) که آرایه حس آمیزی هم می دهد. / نور اندیشه همچون آذرخش: تشبیه آذرخش: صاعقه، برق / دل شب: دارای آرایه تشخیص، اضافه استعاری عزیمت: رفتن، عازم شدن، سفر / پی بردن: کنایه از فهمیدن / بیش از حد: کنایه از خیلی زیاد بودن مهر: محبت، مهربانی / روز و راز: دارای آرایه جناس ناهمسان اختلافی / فاش شدن: کنایه از معلوم و مشخص شدن / دریافتن: کنایه از فهمیدن / کارفرما: استاد، صاحبکار / لبریز: پُر سر برنداشتن: کنایه از بلند نکردن / پانزده، هفت، بیست و دو، ... دارای تناسب پاسخی نیافت: کنایه از نشنیدن / پاسخ نیافتن: دارای آرایه حس آمیزی / ماجرا: اتفاق اهلی: خانگی، محلی، رام / تام: اندیشیدن، فکر کردن / محتاج: نیازمند / یگانه: تنها عالم: دنیا، جهان / همتا: مانند، مثل / زندگی یکنواخت بودن: کنایه از یک جور بودن

زندگی من چو خورشید خواهد درخشید :دارای آرایه تشبیه  
طلوع :برآمدن خورشید از شرق / صدای پا :دارای آرایه تکرار  
مرا به لانه فرو خواهد خزانند :کنایه از داخل شدن  
صدای پای تو همچون نغمه موسیقی :دارای آرایه تشبیه / صبور :شکیبا، بردبار  
نغمه :آواز، صدا / مالک :صاحب / گوشه چشم :کنایه از متوجه شدن، حواس / وداع :خداحافظی  
آوخ :آه، وای، آوه، دریغ، دریغا، افسوس / اندوه بار :غمناک، ناراحت کننده / حیف :افسوس  
سعادت :خوشبختی / مفتون :دلباخته، شیدا، شیفته، عاشق، فریفته، مجذوب  
گل همچون شعله چراغ می درخشد :دارای آرایه تشبیه / فراغت :آسوده، راحتی، آسایش  
باز یافتن :کنایه از دیدن / شب ها به ستارگان گوش فرار دادن :کنایه از نگاه کردن  
سرور :شادمانی، خوشحالی / جان :مجاز از تمام وجود / تلخیص :خلاصه شده

بلافاصله نور اندیشه‌ای ذهنم را روشن کرد، همچون آذرخشی که در دل شب تاریک بدرخشد و ناگهان  
پرسیدم:

قلمرو فکری: به سرعت یک فکری همچون نوری درخشان ذهن من را روشن کرد، مانند صاعقه‌ای  
گذرا که در میان تاریکی شب می درخشد.

زندگی من یکنواخت است؛ ولی تو اگر مرا اهلی کنی، زندگی من چون خورشید خواهد درخشید  
قلمرو فکری: زندگی من یکرنگ، ساده و بدون تغییر است اما اگر تو من را اهلی و رام کنی زندگی من  
همچون آفتاب پر نور و درخشان خواهد شد

صدای پای دیگران مرا به لانه فرو خواهد خزانند؛ ولی صدای پای تو همچون نغمه موسیقی مرا از لانه  
بیرون خواهد کشید.

قلمرو فکری: صدای پای غریبه‌ها من را به داخل لانه خواهد برد. اما صدای پای آشنای تو مثل آهنگی  
دوست داشتنی من را از لانه به بیرون خواهد آورد